

از غرب زدگی تا غرب ستیزی

بازخوانی اندیشه های احمد فردید و جلال آل احمد در باب «غرب زدگی»

عباس پویا

در عرصه سیاست، «دشمن سازی» بخشی از بازی سیاسی است و بسته به اینکه «دشمن ساز» چه گرایش سیاسی دارد، از این پدیده یا برای حفظ حاکمیت سیاسی موجود و یا برای براندازی آن استفاده میکند. این دشمن «مخلوق» معمولاً خارجی و بیگانه است و قصد اعمال سیاست های سلطه جویانه خویش و نابودی فرهنگ و ارزش های «بومی» را دارد و برای رسیدن به این هدف، دست نشانندگان داخلی را به خدمت می گیرد. با در افکندن چنین تصویری از دشمنی که همواره در کمین و هر آن آماده دخالت است و دست قدر قدرتش در پس هر حادثه بدشگون جستجو می شود، می توان از یک سو هر نوع نگرش، موضعگیری و حرکت مخالف را بدنام، بی تاثیر و در نهایت خنثا کرد و از سوی دیگر صفوف مردم را در حمایت از سیاست های دلخواه مستحکمتر ساخت.

کورت ر. شپیلمن (Kurt R. Spillmann) پژوهشگر نام آور سوئیسی معتقد است که استراتژی «دشمن سازی» در پی رسیدن به هفت هدف زیر میباشد:

الف - تولید سوءظن عمیق نسبت به دشمن: هرآنچه از دشمن می آید بد و زشت و خطرناک است.

ب - همه گناهان را به گردن دشمن انداختن: دشمن باعث و عامل همه نابسامانی ها، بحران ها و مشکلات است.

پ - تصویری فقط منفی از دشمن عرضه کردن: دشمن فقط در پی ضرر رساندن به ما است.
ت - اثبات پلیدی دشمن: دشمن مظهر خباثت و پلیدی است و بنابراین می توان و می باید آن را نابود کرد.

ث - نبود هیچگونه مخرج مشترک با دشمن: هر آنچه به دشمن فایده می رساند، به ما ضرر

می رساند و هرآنچه به نفع ما است، به ضرر دشمن می باشد.

ج - حکم کلی و عام درباره دشمن صادر کردن: هر فردی که متعلق به گروه دشمن است، پیشاپیش دشمن ما است.

چ - امتناع از ابراز هر گونه احساس مثبت نسبت به دشمن: دشمن مستحق هیچ گونه احساس انسانی نیست. 1

خلق چنین فضای مسموم و پر از فشار که در آن، سرنوشت انسان ها با شعار ساده و اغواگرانه «یا با ما و یا بر ما» تعیین میشود، زمینه هرگونه گفتگوی سازنده و به دور از پیشداوری را میگیرد و میدان را برای رقابت های بی مرز و بی سرانجام و برای خشونت های لجام گسیخته خالی میکند.

اگرچه «دشمن سازی» در نهایت در خدمت سیاست است ولی در خلق، تبلیغ و ترویج آن صاحبان قلم و اندیشه سهم اساسی دارند. کتاب «برخورد تمدن ها» نوشته استاد برجسته دانشگاه های آمریکا ساموئل هانتینگتون نمونه گویایی از این واقعیت است که چگونه قلم به دستان و اندیشه ورزان - حال آگاهانه یا نا آگاهانه - در خدمت استراتژی «دشمن سازی» قرار می گیرند و البته که این تنها اندیشمندان غربی نیستند که به خلق و ترویج پدیده «دشمن سازی» پرداخته اند. در کشورهای شرقی و اسلامی هم، با این پدیده و نویسندگانی که آن را یاری رسانده اند، مواجه هستیم. یکی از اصطلاحات و استعاره هایی که در حوزه زبان فارسی و به ویژه در ایران در پروسه «دشمن سازی» سهم کلانی داشته است، اصطلاح «غرب زدگی» میباشد.

در نوشته حاضر تلاش شده است با بازخوانی این مقوله در آثار احمد فردید و به ویژه جلال آل احمد نشان داده شود که چگونه به جای بررسی «علمی» و «دقیق» این پدیده - که به جای خود یک امر ضروری است - با آسمان و ریسمان بافی در تحلیل حوادث تاریخی و نظریات فلسفی و با قضاوت های کلی و «شتابزده» گفتمان «غرب زدگی» در خدمت استراتژی «دشمن سازی» و غرب ستیزی قرار گرفته است.

شاید مبالغه آمیز نباشد اگر بگوییم «غرب زدگی» یکی از گفتمان های عمده در چند دهه اخیر در میان اندیشه وران ایرانی بوده است. گذشته از دقت های ظریفی که در تعریف این اصطلاح می

توان کرد، «غرب زدگی» در مجموع به رویکردی در عرصه فکر و عمل گفته می شود که کمتر با «هویت» خودی دمساز و بیشتر دارای عناصر فرهنگی بیگانه و غربی میباشد. با توجه به موضعگیری های متفاوتی که صاحب نظران دارند، «هویت» یا «فرهنگ» خودی هم به صورت های گوناگون تعریف شده است. در حالی که برخی بر عنصر ایرانی «هویت» خودی تأکید دارند، گروهی دیگر بر عنصر اسلامی آن اصرار می ورزند و دسته سوم که شاید بزرگترین گروه باشد، از عنصر مشترک ایرانی - اسلامی در «هویت» خودی سخن می گویند. اما همه این دیدگاه های مختلف در یک نکته اجماع دارند: «غرب زدگی» رویکردی خائنانه و خانمان برانداز و عامل اصلی نابسامانی های اجتماعی، مشکلات اقتصادی، عقب ماندگی علمی، بی خانمانی فرهنگی و بحران های سیاسی موجود می باشد. برای همه این صاحب نظران «غرب زدگی» در یک کلمه «بیماری» واگیری است که باید هرچه زودتر درمان شود.²

تقریباً چهل و چهار سال پیش کتاب «غرب زدگی» جلال آل احمد برای اولین بار منتشر شد. این کتاب ظاهراً نخستین اثری است که گفتمان «غرب زدگی» را عنوان خود قرار داده و به تفصیل به آن پرداخته است. کتاب «غرب زدگی» نه تنها در حلقه های روشنفکری آن زمان مورد استقبال قرار گرفت، بلکه نسل های بعد و گفتمان های سیاسی - اجتماعی دوره های آتی را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. گفتمان «غرب زدگی» که بیش از همه با کتاب آل احمد بر سر زبان ها افتاد، در شکل گیری و جهت گیری روند انقلاب اسلامی ایران هم نقش بسزایی داشت. به همین دلیل پایان نظام سلطنتی به عنوان پایان اعمال نفوذ غرب و پایان مظاهر زندگی غربی در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن تلقی میشد. هرچند در سال های اخیر بیشتر از اصطلاح «تهاجم فرهنگی»³ برای نشان دادن رواج مظاهر فرهنگ غربی در ایران، استفاده می شود، ولی همه می دانند که این اصطلاح تعبیر دیگری است از همان «غرب زدگی». بنابراین تا امروزه روز مقوله «غرب زدگی» یک گفتمان عمده و حاکم در جامعه ایران می باشد و نقش بارزی در تنش های سیاسی - اجتماعی و موضع گیری های فکری و عملی داشته است.

هرچند از آن زمان که آل احمد به طرح و نقد پدیده «غرب زدگی» و به تعبیر خودش «بیماری غرب زدگی» پرداخت، بیش از چهار دهه می گذرد، و هرچند در همان زمان هم «غرب زدگی» نه

یک بیماری تازه بلکه یک «بیماری» کهنه که کم از کم از زمان انقلاب مشروطیت در جامعه ایران وجود داشته، تلقی می شده است. ولی هنوز هم که هنوز است گفتمان «غرب زدگی» و یا «تهاجم فرهنگی» نه تنها چیزی از تازگی خود از دست نداده، بلکه به صورت خیلی جدیتر و همه گیرتر مورد بحث و نقاش قرار میگیرد و برای درمان آن هنوز هم چاره جویی می شود. در اینجا این پرسش مطرح می شود که چگونه تاکنون هیچ گونه بهبودی در این جسم بیمار پدید نیامده است؟ آیا ما با یک «بیماری» مزمن سر و کار داریم که برای درمان آن به فرصت بیشتری نیاز است؟ و یا اینکه «غرب زدگی» بیماری علاج ناپذیری است که باید به آن عادت کرد و فقط می توان به کمک «داروهای مسکن» اندکی از درد آن کاست ولی امید علاج همیشگی وجود ندارد؟ و یا اینکه شاید در تشخیص این بیماری اشتباهی صورت گرفته است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش ها باید به بازخوانی نقادانه کتاب «غرب زدگی» آل احمد که در واقع بزرگترین مانیفست این گفتمان در زبان فارسی است، پرداخت. ولی پیش از آل احمد و کتاب غرب زدگی او، نگاهی کوتاه به احمد فردید که خالق اصلی اصطلاح «غرب زدگی» در زبان فارسی است و همینطور به اندیشه های او که نسلی از روشنفکران و اندیشمندان ایران و از جمله آل احمد را تحت تأثیر قرار داده است، میپردازیم.

فردید خالق اصطلاح «غرب زدگی»

آل احمد در آغاز کتاب «غرب زدگی» می گوید که او این تعبیر را از احمد فردید (1289 - 1373) وام گرفته است. البته همانطور که بعداً خواهیم دید، وام گیری او از احمد فردید در حد همین اصطلاح و تنها در همین کتاب باقی نمانده است، بلکه رد پای اندیشه های فردید را در لابلای نظریه های آل احمد در این کتاب و همچنین در کتاب مهم دیگر او «در خدمت و خیانت روشنفکران» میتوان یافت⁴. به هر رو در میان اهل تحقیق در این نکته اجماع وجود دارد که فردید اولین شخصی بوده که این اصطلاح را خلق و در میان روشنفکران رایج ساخته است⁵. و تقریباً همه، به اضافه خود او، مدعی هستند که آنچه فردید در پرتو مقوله «غرب زدگی» می فهمیده است با درک و نظر آل احمد از این مقوله متفاوت است⁶. ولی در این نوشتار نشان داده خواهد شد که

این چنین نیست. حداقل فضای کلی حاکم بر نگاه فردید به پدیده «غرب زدگی» بر کتاب غرب زدگی آل احمد نیز حاکم است. هرچند سبک نگارش روان، پر شور، و استوار آل احمد با گفته های پریشان و پراکنده فردید به هیچ صورت قابل مقایسه نیست.

فردید، استاد کریسماتیک فلسفه، ظاهراً سخنور با استعدادی بوده ولی هیچ گاه موفق نمی شود تا منظم بیندیشد و اندوخته های فکری اش را به صورت اثرهای کتبی تدوین کند. البته او هم در دانشگاه تهران و هم از طریق رادیو و تلویزیون چه قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی، این امکان را یافت که اندیشه هایش را به صورت شفاهی به گوش علاقمندانش برساند. شاید همین ویژگی او که بیشتر یک اندیشمند «شفاهی» بوده تا اهل قلم، باعث شده باشد که علیرغم اثرگذاری جدی او بر روند اندیشه سیاسی چند دهه اخیر در ایران، تاکنون اثر تحقیقی درباره او در غرب به چاپ نرسیده است. در سال 1381 آقای محمد مددپور، شاگرد معتقد و وفادار به فردید، کتابی را زیر عنوان «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان» به نشر سپرد که در آن مجموعه ای از گفتارهای گوناگون فردید بعد از انقلاب اسلامی را گرد آورده است. این کتاب به راستی شاهکاری در آشفته اندیشی و پریشان گویی است: کمتر اندیشه ای است که گوینده (ویا بگویم نویسنده) آن را آغاز کرده و بعد به کمال رسانده باشد، کمتر بحثی است که منسجم، پخته و نتیجه مند مطرح شده باشد و کمتر پاراگرافی را میتوان پیدا کرد که خالی از اشتباهات زبانی باشد. از هر صفحه کتاب انبوهی از واژه ها و اصطلاحات یونانی، چینی، سانسکریت، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، عربی و... بر سر و روی خواننده می بارد که بعد همه آنها با شگردی خارق العاده به ریشه واحدی پیوند می خورند. داریوش آشوری، یکی از قربانیان فردید، پس از سالها شاگردی، آشنایی و همکاری، با نشر مقاله ای تأمل برانگیز با او و در نتیجه با گذشته خود تصفیه حساب می کند و درباره این کتاب می نویسد، «هرکسی که با ادبیات فلسفی و عرفانی و زبان و اصطلاحات آنها آشنا باشد، با یک نگاه می تواند این کتاب را حاصل پریشان اندیشی یک ذهن بیمار بداند. با چنین برداشتی به آسانی می شود آن را ندیده گرفت و به کناری انداخت»⁷. در پاسخ به این پرسش که پس چرا او زحمت کنکاش در این کتاب و نقاش با اندیشه های فردید را به خود داده است، آشوری می نویسد: «یکی از این نظر که لازم است او را از یاد نبریم بلکه بهتر بشناسیم. زیرا کسی است که

بیش از بیست سال، آن هم در بحرانی ترین سالهای گذار تاریخی ما، سر راست و ناسرراست، بر ذهنیت بخشی با اهمیت از جامعه روشنفکری ما حکومت کرده است. از این راه، همچنین خود را و جامعه خود را، معنای حضور تفکر و فلسفه را در آن در یک دوران بهتر میتوانیم شناخت»⁸.

اینک با استفاده از کتاب محمد مددپور می بینیم که فردید پدیده غرب زدگی را چگونه طرح می کند تا هم درآمدی باشد بر بحث اصلی که «غرب زدگی» از دید آل احمد است و هم به این گونه روشن شود که آیا میان نگاه فردید و اندیشه آل احمد خویشاوندی وجود دارد یا خیر.

از دید فردید رویکرد «غربزده» عقل محور است. چه در نظام فکری و چه در ساختار عملی «غربزده» همواره این عقل است که تصمیم میگیرد و معیار تعیین میکند. فردید بر این باور است که رویکرد عقل محور ریشه در فرهنگ یونان قدیم دارد و تا امروز به صورت روزافزون بر فرهنگ غرب حاکم بوده است. در چنین فرهنگی، فردید میگوید، «حق الله» نقشی بازی نمی کند و این تنها «حق الناس» است که تعیین کننده می باشد⁹.

معمولاً وقتی «غربزده» و یا «غرب زدگی» می گوئیم، منظور انسان و فرهنگ غیر غربی - مثلاً شرقی، ایرانی - است که تحت تأثیر انسان و فرهنگ غربی می باشد. ولی فردید این اصطلاح را در مفهومی فراختر از این به کار می برد و تاریخ و فرهنگ غربی را هم آلوده به این مرض می داند. به این صورت برای فردید «غرب زدگی» پدیده ای نیست که تنها در شرق ناظر آن باشیم، بلکه همه انسانیت دچار این بیماری است. فردید در ادامه نظریه خود میان سه نوع یا سه مرحله «غرب زدگی» تفاوت قایل می شود. «غرب زدگی» بسیط، مضاعف و مرکب. با توجه به مجموعه حرفهای فردید در این باب میتوان تیوری سه مرحله ای «غرب زدگی» از نگاه فردید را اینگونه خلاصه کرد: پیش از دوره روشنگری، انسان ها در مرحله «غرب زدگی» بسیط (یک لایه) به سر می بردند. منظور فردید واقعاً همه انسان ها و فرهنگ ها است. به نظر او دوره یونان قدیم، عصر ساسانیان و قرون وسطا هم غربزده بودند.

از عصر روشنگری تا امروز در حالی که فرهنگ غربی دچار «غرب زدگی» مضاعف (دو لایه) است، جوامع شرقی و اسلامی و از جمله ایران مبتلا به «غرب زدگی» مرکب (چند لایه) میباشند، زیرا این جوامع برخلاف مردمان غرب، غیرآگاهانه به روش زندگی عقل محور تن داده اند¹⁰.

با تکیه بر اصطلاح قرآنی «طاغوت» فردید «غرب زدگی» را عین «طاغوت زدگی» میدانند و برای اثبات این نظر، آنچنان که روش اوست واژه «طاغوت» را با کلمه «دوا» (خدای هندی ها) هم ریشه دانسته و «دوا» را با «اهورا» مساوی قرار داده و از دلِ واژه «اهورا» اصطلاح «دیو» را برکشیده و آن را به اصطلاح یونانی «ژئوس» پیوند داده و سرانجام از «غرب زدگی» به «ژئوس زدگی» می رسد و مبارزه با این پدیده شوم و نکبت بار که در همه عرصه های تاریخ حاضر و پیدا است را ضروری میدانند¹¹.

ظاهراً فردید «غرب زدگی» را به «طاغوت زدگی» تفسیر می کند تا مبارزه با آن را مشروعیت دینی ببخشد و طاغوت زدگی را با «ژئوس زدگی» مرادف قرار می دهد تا از مبارزه با «غرب زدگی» به مبارزه با غرب برسد.

فردید با این نگاه و قضاوت تاریخی که میگوید همه اعصار تاریخی دچار بیماری «غرب زدگی» و «طاغوت زدگی» بوده است، خود را دچار یک مشکل جدی می سازد. چرا که میتوان از او پرسید، پس تاریخ اسلام و ایران بعد از اسلام تا امروز را چگونه می بیند؟ آیا این تاریخ و این جامعه هم تا امروزه روز «طاغوت زده» بوده است؟ برای فرار از این معضله فردید میگوید درست است که رسالت پیامبر مبارزه با طاغوت و پیروزی بر آن و نشانیدن خدا بر جای او بود ولی او موفق نشد به هدف خود به صورت کامل برسد. یعنی تاریخ اسلام همواره با «طاغوت زدگی» آمیخته بوده است. در تاریخ ایران بعد از اسلام هم تا انقلاب مشروطیت تلقی حقیقی از خدا وجود نداشته، بلکه همواره یک نوع درک التقاطی از خدا حاکم بوده است. درباره جامعه و تاریخ بعد از انقلاب اسلامی نظرات او چندان صریح نیستند. در ادامه این تحلیل فردید از «خدای پرپروز» و «خدای پس فردا» به عنوان خدای ناب و حقیقی سخن میگوید در برابر «خدای دیروز و امروز و فردا» که در واقع طاغوت است و نه خدا¹². در راستای همین جهان بینی است که فردید با حقوق بشر و نظام دموکراسی دشمنی می ورزد و بر همین اساس همه فعالین اصلاح طلب در تاریخ مدرن اسلامی را به یک چوب رانده و همه آنان را به عنوان خدمه غرب و فرآورده های «غرب زدگی» محکوم می کند. سید جمال الدین افغانی، اقبال لاهوری، علی شریعتی، مهدی بازرگان و عبدالکریم سروش جزو قربانیان فردید هستند¹³.

در تحلیل تاریخی فردید به روشنی میتوان دید که او در پس هر حادثه تاریخی - اجتماعی و در پس هر تحول فکری - فلسفی دستان خارجی را در کار می بیند و به این ترتیب سر از تئوری توطئه درمیآورد و در نهایت نقش عوامل داخلی و توانایی های خودی را در تغییر و تحول اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کاملاً نادیده می گیرد. عوامل خارجی و بیگانه که فردید غالباً از آنها نام می برد، همان عوامل شناخته شده ای هستند که تقریباً در همه آثار هواداران تئوری توطئه ذکر شده اند: فراماسونرها، یهودیان، بهایی ها، شرق شناسان و امپریالیسم¹⁴.

جالب این است که فردید بر رغم موضع گیری شدیداً ضد غربی اش، خود را پیرو سرسخت هیدگر و فلسفه او میداند. البته فهم فردید از فلسفه هیدگر بیشتر پرداخته ذهن خود اوست و با رویکرد هیدگر به هستی و انسان کمتر تناسب دارد. او هیدگر را با تصورات مذهبی و پیش فرض های دینی تماس میدهد که هیدگر کاملاً با آنها بیگانه است. فردید با انزجار درباره جهان کنونی میگوید: «مسئله جهان امروز این است که حقیقت علی ابن ابیطالب به معنی، تجلی اعظم در آن غایب است. این را به اصطلاح پیشینیان گفته اند تجلی اعظم. همواره حق متجلی است، اما تجلی اش تجلی اعظم نیست. این عبارت است از مقصد اصلی همه بشر برای پس فردا که حق دوباره در تاریخ تجلی اعظم پیدا میکند و باز میگردد. از اینجا است که هیدگر در این اواخر میگوید: هنوز تنها خدایی است که ما را میتواند از این بی حقیقتی امروز نجات و خلاصی و رهایی بخشد. مراد هیدگر همان تجلی اعظم است»¹⁵. می بینیم فردید چگونه از هیدگر که زاده فرهنگ غربی است و اگر دیدگاه معترضانه دارد باز فقط در بستر تاریخ اندیشه فلسفی غرب قابل درک است و روحش هم از تصورات دینی جامعه اسلامی و شیعی بی خبر است، یک انسان دیندار و باورمند به علی میسازد. برای اینکه آسمان و ریسمان بافی های فردید و پریشان گویی های او بیشتر روشن شود، در اینجا بخش کوتاهی از سخنان او را نقل قول میکنم:

«بنده گفتم نه راسیونالیسم و نه ایرراسیونالیسم و نه رئالیسم و نه ایدئالیسم و نه اسپریتوآلیسم و همه، زیرا همه بازگشتش به نفس اماره است و بالاخره همه سیاست غربی و غرب است. و امروز سیاست غربی و غرب به اسلام و مسلمانان تفسیر میشود و اینها قیاس به رأی است. بشر امروز راسیونالیست است و مذهبش مذهب آزادی و برابری و برادری از نفس مطمئنه. همه جا

شعار طرفداری از نفس اماره حاکم است و در مقابل، جوانان در تلاش گذر از اومانیسم هستند. حتی جوانانی که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، در آنها امید انقلاب است و شما تابع آنها نباشید. راسیونالیسم آنها و ایراسیونالیسم آنها هر دو به حیات و نفس اماره باز می‌گردد. سوژکتیویسم و ابژکتیویسم هم مذهب اصالت اومانیسم است. من میدانم که خدای پس فردا در جامعه‌شناسی و روانشناسی و علوم انسانی می‌رود»¹⁶.

با خواندن این جملات کاملاً از هم گسیخته و به دشواری قابل فهم و آکنده از اصطلاحات و واژه‌های پُر طمطراق ولی بی ربط با شگفتی باید پرسید که چگونه بخشی از اندیشه ورزان نام آور و اثرگذار ایران تحت تأثیر فردید و مجذوب اندیشه واره‌های او بوده‌اند. کمترین نتیجه‌ای که از بازخوانی پدیده فردید میتوان گرفت، این است که باید با مقوله‌هایی از این دست محتاطانه برخورد کرد و با دیدی نقادانه به بررسی دوباره آنها پرداخت.

به هر رو با فردید و گفتارهای او موجی از بحث‌های روشنفکرانه درباره «هویت خودی»، «غرب و غرب زدگی»، «تهاجم فرهنگی و اقتصادی غرب» و چگونگی راه نجات از معضله «از خود بیگانگی» و بازآفرینی «هویت خودی» و مقابله با غرب و دسیسه‌های آن، ایران دهه پنجاه و شصت را فراگرفت. در همین راستا بود که کتاب‌هایی مانند «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» از جلال آل احمد، «غربت غرب» از احسان نراقی و «آسیا در برابر غرب» از داریوش شایگان منتشر شدند. بگذریم از آثار علی شریعتی که بر همه آنها فضای بیزاری از هویت فعلی، مبارزه با غرب و غرب زدگی و خلق هویت آرمانی حاکم است. جالب و تأمل برانگیز این است که گفتمان «غرب زدگی» غالباً از سوی کسانی در ایران مطرح شده است که رابطه نسبتاً عمیق و وسیع فکری و ذهنی با غرب و فرهنگ غربی داشته‌اند و مدت زمان طولانی در این حوزه فرهنگی زندگی کرده‌اند و اگر بر اساس نمادهای بیرونی از قبیل نوع پوشش و شیوه زندگی قضاوت کنیم، غربی‌تر از دیگران زیسته‌اند.

در میان همه آثاری که در رابطه با پدیده غرب زدگی منتشر شده است، کتاب «غرب زدگی» آل احمد مهم‌ترین و مطرح‌ترین اثر درباره این گفتمان است. شاید اگر آل احمد با سبک نگارش ویژه خود که پر از احساس و شور و در عین حال روان و استوار است، به این موضوع نپرداخته

بود، اصطلاح «غرب زدگی» فردید مانند بسیار دیگر از اصطلاحات ساخته و پرداخته او حداقل این بازتاب را نمی داشت و در نهایت فقط در حلقه های کوچک روشنفکری و دانشگاهی مطرح می بود¹⁷.

آل احمد پیامبر «غرب زدگی»

زندگی آل احمد پر از تحرک و فعالیت و در عین حال دارای مراحل متناقض است. ولی او در همه مراحل زندگی اش همواره یک انسان سیاسی باقی ماند که در پی بهتر شدن و بهتر ساختن جامعه اش بود. آل احمد از یک خانواده سنتی می آمد، پدرش عالم دینی بود و خود او هم در آغاز تلاش کرد تا علم دین بیاموزد و با همین هدف راهی شهر نجف شد. اما به زودی به تهران بازگشت و به سرعت از دین و ذهنیت های دینی فاصله گرفت تا آنجا که عضو حزب کمونیست توده ایران شد و در آغاز فعالیت های جدی و چشمگیر برای حزب داشت. ولی پس از چند سال فعالیت از حزب توده فاصله گرفت و پس از آن کمتر با حزب سیاسی ای همکاری داشت¹⁸.

به عنوان نویسنده آل احمد در ژانرهای گوناگون قلم زده است. او در حوزه های ترجمه، روزنامه نگاری، مقاله نویسی، داستان نویسی و در باره موضوعات سیاسی - اجتماعی خالق اثرهای مشهور، به یادماندنی و اثرگذار بوده است. ولی در نویسندگی هم او یک انسان سیاسی باقی ماند - شاید هم بیش از حد سیاسی. در آثار ترجمه ای آل احمد نمی توان نادیده گرفت که او غالباً متن های کوتاه و دارای پیام سیاسی را به زبان فارسی برگردانده است. داستان های کوتاه او بیشتر در خدمت طرح و نقد شرایط ناگوار اجتماعی و سیاسی هستند و در کتاب های غیر داستانی اش هم همواره به بُعدهای سیاسی موضوعات مورد نظرش پرداخته است. در واقع سراسر زندگی او در یک شعار خلاصه میشود: *چه نابسامانی اجتماعی وجود دارد و چگونه می توان آن را برطرف کرد.* با اینکه آل احمد خود را نه فیلسوف میدانست و نه تاریخ شناس ولی همواره به موضوعات فلسفه سیاسی و بحث های تاریخی پرداخته است، البته آن هم تا آنجا که نقطه نظرهای سیاسی - اجتماعی اش را تأیید کرده اند. در پاسخ به این پرسش که آیا او فکر نمی کند که بعضی از استنادهای تاریخی که در کتاب «غرب زدگی» آورده است، بیشتر تفسیرهای سلیقه ای او از تاریخ

باشد و نه واقعیت تاریخی، آل احمد می گوید: «ممکنه، من در غرب زدگی خود را یک مورخ نمیدانم. همچنانکه در نقاشی متخصص نیستم. من باید از هر مسئله ای یک برداشت داشته باشم. و ناچار از تاریخ هم یک برداشت میکنم. طرحی که من در غرب زدگی از تاریخ معاصر داده ام به نظر خودم یک برداشت تازه ایه (... برداشتی که هیچ کس نکرده (... ممکنه به قول شما با حقایق تاریخ وفق نده. دیگری این حقایق تاریخی رو یک جور دیگه ای ببینه»¹⁹. ولی ما بعداً خواهیم دید، آل احمد که خود را در اینجا شخصی معرفی می کند که مورخ نیست، چگونه در همین کتاب «غرب زدگی» به شرح و تفسیر تاریخ می پردازد و با برداشت های ویژه خود از حوادث تاریخی، احکام عام و کلی صادر کرده و برنامه عملی پیشنهاد میکند: برای نمونه آل احمد از یکسو دلایلی که معمولاً برای شناخت عوامل پیشرفت علمی و صنعتی غرب مطرح می شوند، مانند آغاز دوره روشنگری، کشف آمریکا، اختراع برق و ماشین بخار و غیره را نمی پذیرد، صرفاً به این دلیل که اینها از سوی غرب طرح شده اند و از طرف دیگر مدعی می شود که تنها عامل این ترقی سرسام آور و شگفت انگیز، تماس یافتن غرب با فرهنگ و تمدن اسلامی در خلال جنگ های چند صد ساله صلیبی بوده است. ولی نه برای رد ادعای به اصطلاح غربی ها و نه برای اثبات نظریه خود هیچ گونه شواهد و مدارکی عرضه نمی کند. بلکه با نتیجه گیری عملی از قضاوت تاریخی خود برنامه سیاسی هم ارائه می کند: «به این طریق اگر غرب مسیحی در وحشت از نیستی و اضمحلال در مقابل خطر اسلام یک مرتبه بیدار شد و سنگر گرفت و به تعرض برخاست و ناچار نجات یافت آیا اکنون نرسیده است نوبت آنکه ما نیز در مقابل قدرت غرب احساس خطر و نیستی کنیم و برخیزیم و سنگر بگیریم و به تعرض پردازیم»²⁰.

شاید این سخن حمید دهباشی درباره آل احمد زیاد از واقعیت دور نباشد که می گوید: «مردان اعتقاد مانند آل احمد از سر شور سخن می گویند تا از روی خردورزی، از سر شجاعت عمل می کنند تا از سر بصیرت و از سر رنج می نویسند تا از روی اندیشه و با آرزوهایشان رهبری می کنند نه با استراتژی (... آنها همواره در برابر حاکمیت های موجود نه گفته اند (... و آل احمد هم در مجموع فقط نه می گفت»²¹.

البته این فقط نیمی از شخصیت آل احمد خواهد بود، اگر او تنها به عنوان نه - گو معرفی شود.

بله، او در برابر نابسامانی های موجود در ایران و در هر گوشه جهان و در برابر کسانی که به نظر او عوامل این نابسامانی ها بودند، نه می گفت. ولی او در عین حال در تلاش دستیابی و عرضه مدل های بدیل هم بود. کار دو سویه او را میتوان در رابطه با پدیده «غرب زدگی» هم دید.

«غرب زدگی» یک «بیماری»

کتاب «غرب زدگی» برای اولین بار به صورت گزارشی برای «شورای هدف فرهنگ ایران» در سال 1340 نوشته شد. در نشست های این شورا ظاهراً فرید هم شرکت می کرده است. این گزارش که در واقع اثر افشاگرانه درباره شرایط نابسامان اجتماعی و سیاسی موجود در ایران آن زمان بود، از سوی شورا منتشر نمی شود. یک سال بعد، آل احمد خود به چاپ و نشر آن اقدام میکند. این نوشتار به زودی در حلقه های روشنفکری و منتقد رژیم شاه دست به دست می گردد و در میان اهل فن به عنوان یکی از کتاب های استاندارد مطرح می شود. از زمان نشر این کتاب تاکنون جامعه ایران تغییرات و تحولات بسیاری را از سر گذرانده است و بیشک مهمترین و عمیقترین تحول در این چند دهه، پیروزی انقلاب اسلامی (1357 - 1358) بود. در شکل گیری و جهت دهی انقلاب اسلامی گفتمان «غرب زدگی» در حد خود سهم داشته است. تز «غرب زدگی» اثر کلان بر ذهنیت روشنفکران ایرانی معترض به رژیم شاه و علمای فعال سیاسی و مبارز داشت. این تأثیر را بیش از همه در زبان انقلابی حاکم در آن دوره می توان بازیافت، زبانی که از سوی همه نیروهای مخالف شاه به کار گرفته می شد. در این زبان شاه عامل غرب و رژیم سلطنتی وابسته به غرب و فرهنگ حاکم فرهنگ غربی تلقی می شد و همه آنها باید از بین می رفتند.

آل احمد «غرب زدگی» را یک «بیماری» واگیر میداند و آن را با «وبا زدگی» مقایسه میکند. این بیماری از خارج و توسط غرب به متن فرهنگ و ذهنیت مستعد شرقی - ایرانی سرایت کرده است. 22. به احتمال قوی آل احمد استعاره های «بیماری» و «وبازدگی» را به تأثیر از نویسنده آلمانی ارنست یونگر (Erns Yuenger) به کار می برد. آل احمد در مقدمه کتاب خود میگوید وقتی او می خواست گزارش خود را به صورت کتاب منتشر کند، با توصیه محمود هومن با کتاب «عبور از خط» (Ueber die Linie) ارنست یونگر آشنا می شود و چون زبان آلمانی نمی

دانسته، در نشست های متعدد با هومن و به کمک او به ترجمه این دفترچه می پردازد. و یونگر که در این جزوه کوچک درباره نیهیلیسم بحث میکند، بارها آن را به عنوان یک «بیماری» و «سرطان زا» معرفی می کند²³. آنچنان که آل احمد گزارش می دهد علت توصیه هومن به خواندن اثر یونگر و پرداختن جدی آل احمد به این اثر این بوده است که آن دو - آل احمد و یونگر - در حدودی یک مطلب را دیده بودند، اما با دو چشم²⁴.

نمی دانم اگر آل احمد با ارنست یونگر و افکار او دقیقتر آشنا بود، آیا بازهم رغبتی به او و ترجمه اثر او می داشت. یونگر در محافل فکری آلمان و کلاً اروپا شخصیت مورد نزاع است. او هم در جنگ جهانی اول و هم در جنگ جهانی دوم یعنی در ارتش هیتلری به عنوان یک افسر نظامی سهم فعال داشته است. در نوشته هایش نظریات ضد یهودی و ناسیونالیستی کم نیستند که مورد استفاده تبلیغاتی نازیست های آلمان قرار گرفته اند. در حالی که تعدادی او را از اتهام همکاری و همفکری با نازیست ها تبرئه می کنند، نویسندگان معتبر و منتقدی مانند ژان پل سارتر و توماس من او را محکوم کرده اند. سارتر درباره او میگوید: «من از او نفرت دارم، نه به این دلیل که او یک آلمانی است بلکه به این جهت که او یک اشراف زاده است» و توماس من با اشاره به نزدیکی های او و نازیست ها میگوید: «او جاده صاف کن و در عین حال مورد حمایت نظام بربریت بوده»²⁵.

همینطور اصطلاحات «غرب» و «غرب زدگی» و اصطلاح «شرق» را آل احمد به عنوان استعاره به کار می برد و معانی لغوی و رایج آن را مد نظر ندارد. برای آل احمد غرب نه یک منطقه جغرافیایی و نه یک بلوک سیاسی است. غرب برای او عبارت است از قدرت اقتصادی و صنعتی که بر بقیه جهان حکومت می کند. به این ترتیب همانطور که اروپا و آمریکای شمالی غرب را تشکیل می دهند، روسیه و ژاپن هم جزو آن می باشند و با در نظر گرفتن شرایط اقتصادی و صنعتی فعلی جهان، کشور چین هم جزو غرب قرار می گیرد و هند اگر امروز هنوز نه، فردا حتماً. و «شرق» را آل احمد عبارت می داند از همه کشورهای آسیایی که خود تولیدکننده نیستند و فقط مصرف کننده فرآورده های صنعتی و علمی غرب و در نتیجه «غربزده» هستند²⁶. دید آل احمد درباره پدیده «غرب زدگی» را میتوان اینگونه خلاصه کرد: جامعه غربزده - و به صورت مشخص ایران آن

زمان - در موقعیتی نیست که هویت تاریخی - فرهنگی خویش را در برابر قدر قدرت صنعتی غرب حفظ کند. جامعه غربزده ایران تا وقتی که مصرف کننده باشد و تا وقتی خودش ماشین را نساخته است، غربزده باقی می ماند²⁷. البته برای آل احمد «غرب زدگی» در حوزه صنعت و ماشین و کلاً مادیات خلاصه نمی شود، همه مظاهر فرهنگی، فکری و رفتاری که در تاریخ و سنت جامعه شرقی ریشه ندارند و از آنسوی مرزها وارد شده اند، مظاهر «غرب زدگی» هستند و باید با آنها مبارزه شود²⁸. و غربزده از نگاه آل احمد آدمی است «پا در هوا»، «معلق در فضا»، «همچون خاشاکی بر روی آب»، «که با عمق اجتماع و فرهنگ و سنت رابطه را بریده است». «چیزی است بی رابطه با گذشته و بی هیچ درکی از آینده»، «بی اراده»، «بیکاره»، «هرهری مذهب»، «به هیچ چیز اعتقاد ندارد اما به هیچ چیز هم بی اعتقاد نیست.»، «نان به نرخ روز می خورد»، «نه ایمانی دارد، نه مسلکی و نه مرامی، نه اعتقادی. نه به خدا یا به بشریت، نه در بند تحول اجتماع است و نه در بند مذهب و لامذهبی»²⁹.

مشکل چنین گفتارهایی که از یک سو از سر شور و دردمندی طرح شده اند و به همین دلیل برای بسیاری دلنشین هستند و از سوی دیگر حرف های کلی، غیرشفاف و غیر دقیق هستند، این است که نه تنها پرسشی را پاسخگو نیستند بلکه پرسش های بسیاری را خلق می کنند، مثلاً همین جا میتوان پرسید، وضعیت افرادی چون خود آل احمد در یک چنین جامعه ای سراپا مبتلا به بیماری واگیر غرب زدگی چگونه است؟ آیا آنها از این بیماری مصون مانده اند؟ و اگر آری، چگونه؟ و تازه جامعه ای که این چنین کلی به بی ارادگی، بی اعتقادی، بی مسلکی و عدم درک و شناخت نسبت به گذشته و آینده محکوم میشود، دیگر چگونه می تواند امید نجات داشته باشد؟

«غرب زدگی» یک «ارزشیابی شتابزده»

وقتی نوشته های آل احمد را می خوانیم، خیلی زود در می یابیم که با نویسنده ای سر و کار داریم که حرفهای زیادی برای گفتن و نوشتن دارد و برای اینکه هیچ فرصتی را از دست نداده باشد و برای اینکه داده های فکری خود را به سرعت به خوانندگان خود منتقل کرده باشد، با سرعت سرسام آور کار کرده و کمتر در بند قوانین زبان و کمتر از آن در بند صحت و سقم

ادعاهایش بوده است.

آل احمد «غرب زدگی» را عبارت از حالتی می داند که از گذشته های دور بر رابطه شرق یا ایران با غرب حاکم است. در یکسوی این رابطه شرق یا ایران قرار دارد که کاملاً مقهور و وابسته می باشد و در سوی دیگر آن غرب که پر از قدرت و مکننت است.

آل احمد معتقد است که این حالت کاملاً آگاهانه از سوی غرب به وجود آمده و بر کشورهای شرقی تحمیل شده است و به این ترتیب آل احمد هم در ادامه نظریات خود سر از تئوری توطئه درمی آورد. و جالبتر و تأمل برانگیزتر اینکه آل احمد غرب را نه تنها عامل و باعث شرایط اسف بار فعلی در شرق و ایران میدانند، بلکه دستان توطئه گر آن را در حوادث سرنوشت ساز قرون میانه و حتی در تاریخ پیش از اسلام هم می بیند. او نخستین «تظاهر غرب زدگی در تاریخ مدون» ایران را در دوره استیلای اسکندر بزرگ بر این مناطق می داند³⁰. به نظر آل احمد در پس هجوم سربازان مغول به مناطق اسلامی و ایران توطئه غرب و اروپای مسیحی نهفته است³¹. در همین راستا او معتقد است که در جریان شیعه سازی ایران در آغاز دوره صفویان، در شعله ور شدن آتش جنگ میان پادشاهان صفوی و سلاطین عثمانی، در رواج و تشویق بهایی گری در زمان قاجارها، در شکست عثمانی در پایان جنگ جهانی اول و سرانجام در بلواهای انقلاب مشروطیت، صحنه گردان اصلی حوادث، غرب و غربی ها بودند³².

در ادامه نقد «غرب زدگی»، طبیعی است که آل احمد به نقد شرق شناسی و شرق شناسان بپردازد. در نگاه آل احمد شرق شناسان عملاً سیاست های فزون خواهانه غرب هستند که پروسه «غرب زدگی» را تشدید و تحکیم می کنند. آل احمد شرق شناسان را آدمهایی بی عرضه و بی کفایتی توصیف می کند که یا از سر بیکاری و بی استعدادی و یا از سر ماجراجویی به این فن روی آورده اند و نتایج پژوهش های علمی آنها پیشداورانه و به دور از حقیقت است³³. ولی از طرف دیگر آل احمد اعتراف می کند: «البته بسیار به جا است اگر بگوییم که چون مرد غربی با وسایل دانشگاهی و تحقیقاتی و با کتابخانه های پر و پیمانش حتی در شناخت زبان یا مذهب یا ادب شرقی نیز روش علمی دارد و دست بازتر دارد و نگاه وسیعتر و ناچار قول و رایش بر قول و رأی خود شرقیها مرجح است که نه روش علمی دارند و نه وسایل تحقیقاتی را»³⁴.

بی گمان نمی توان آل احمد را ناسیونالیست یا تبارگرا و یا دارای نگاه تحقیرآمیز به دیگران خواند، ولی در «غرب زدگی» با اصطلاحات، تعبیرها و قضاوت هایی بر می خوریم که حداقل سؤال برانگیز هستند. او وقتی با ناراحتی درباره ژاپنی ها سخن میگوید که چگونه بعد از جنگ جهانی دوم تسلیم همه خواسته ها و شرایط آمریکا شدند، می گوید: «آنها از بیخ عرب شده اند»³⁵. می دانیم که تعبیرهایی مانند «از بیخ عرب شدن» به معنای «به هیچ چیز باور نداشتن و همه چیز را انکار کردن» و یا «از بیخ عرب بودن» به معنای «ندانستن و نفهمیدن»³⁶ هرچند در زبان عامیانه رایج است ولی دارای شایبه ها و القاهای ضد عربی میباشند. یک صفحه بعد برای توضیح ادعای خودش مبنی بر اینکه قاره آفریقا برای پدیده استعمار پذیرتر از مناطق دیگر بود، آل احمد می نویسد: «چون علاوه بر مواد خامی که داشت (و فراوان، طلا، الماس، مس، عاج و خیلی مواد خام دیگر) بومیانش بر زمینه هیچ سنت شهرنشینی، یا دینی گسترده، قدم نمی زدند. هر قبیله ای برای خودش خدایی داشت و رئیسی، و آدابی و زبانی. و چه پراکنده! و ناچار چه سلطه پذیر! و مهمتر از همه اینکه تمام بومیان آفریقا، لخت میگشتند. در آن گرما که لباس نمی توان پوشید»³⁷. آل احمد آنچنان از آفریقا، این قاره بزرگ با کشورها و سرزمین های مختلف و فرهنگ ها و بافت های اجتماعی متفاوت، سخن می گوید که گویی از یک کشور واحد حرف می زند. این زبان، نمی تواند زبان آل احمد جهان سومی و ضد استعمار باشد. این نگرش، نگرش سفید پوست استعمارگر است که دیگر زبان انسان جهان سومی را هم تسخیر کرده است. نمی توان باور کرد که وقتی آل احمد در اینجا از آفریقا سخن می گفته به کشورهایی مانند مصر، الجزایر و دیگر کشورهای شمال آفریقا هم می اندیشیده است. زیرا حداقل اینکه این کشورها و به ویژه مصر دارای تمدن عظیمی بوده بر آل احمد پنهان نبوده است. شاید هم منظور او از آفریقا، آنچنانکه در زبان های اروپایی جا افتاده است، «آفریقای سیاه» بوده است. ولی اگر هیچ گوشه ای از «آفریقای سیاه» با فرهنگ و تمدن و ادیان بزرگ آشنا نبوده است، حداقل باید حبشه، اتیوپی امروز که دیگر در متون اسلامی هم به عنوان سرزمینی دارای تمدن و آشنا با دین مسیحیت مطرح است، مورد اغماض قرار می گرفت. در مجموع تصویری که آل احمد از آفریقا می دهد و به ویژه به زبانی که او عرضه می کند، بیشتر منعکس کننده نگاه سفید پوست استعمارگر به این قاره است

که در گزارش ها و فیلم های آنچنانی هم مطرح می شوند.

آل احمد که زندگی پر فراز و نشیبی داشته و از اندیشه های چپی تا گرایش های دینی را تجربه کرده و ظاهراً در قضاوت های خود به پدیده هایی مانند دین و ملیت نمی باید اهمیت بدهد، برای بر کرسی نشان دادن ادعای خود و محکوم کردن طرف مقابل، ابایی ندارد تا از وابستگی دینی و ملی، حربه ای برای رسیدن به هدف خود بسازد. او که از جریان مشروعه در برابر مشروطه دفاع می کند و آیت الله نوری را شهید این معرکه می داند، در تشریح آن زمان پر «توطئه» مینویسد: «... آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غربزده ما ملکم خان مسیحی بود و طالبوف سوسیال دموکرات قفقازی»³⁸.

مبارزه با «غرب زدگی»

اینک که دانستیم همه مشکلات و مصایب شرق و ایران در بیماری «غرب زدگی» نهفته است، این پرسش مطرح میشود که چگونه باید این «بیماری» را درمان کرد؟ در اینجا هم آل احمد راه حل دقیق و شفاف عرضه نمی کند و بیشتر به طرح شعارهای کلی و سیاسی می پردازد و گاه همانطور که پیش از این اشاره کردیم، به جای پرداختن به «غرب زدگی» و علاج آن، سر از غرب ستیزی و مبارزه با غرب درمیآورد³⁹. اما در مجموع آل احمد دوام وضعیت «غرب زدگی» را غیرقابل تحمل می داند. زیرا ادامه این وضعیت به معنای بر باد رفتن همه سرمایه های ملی و بومی است. به نظر او نباید زندگی مدرن و علم و تکنیک را کاملاً رد کرد و به زندگی سنتی نمی توان و نباید تن داد، زیرا به هیچ صورت نمی توان در برابر روند صنعتی شدن و ماشینی شدن مقاومت کرد. پس باید بر ماشین دست یافت و آن را کنترل کرد⁴⁰. از سوی دیگر آل احمد به پیامدهای ویرانگر ماشین زدگی اشاره می کند، پیامدهایی که خود جوامع غربی هم با آنها درگیر هستند و هنوز هم نتوانسته اند بر آنها پیروز شوند. برای آل احمد استعمار، فاشیسم، نیهیلیسم، استعمار نو و مشکلات فزاینده روانی و اجتماعی در جوامع اروپایی پیامدهای زندگی مدرن و ماشین زده هستند. به این صورت آل احمد یک رابطه علی و معلولی میان پیشرفت صنعتی و نابسامانی های روحی و اجتماعی می بیند.

در حالی که آل احمد تا اینجا رابطه زندگی صنعتی و نابسامانی های اجتماعی را علی و معلولی می بیند و در نتیجه نباید برای مشکلات اجتماعی در یک زندگی مدرن صنعتی به دنبال راه حل باشد و از طرفی هم جوامع اروپایی را تا هنوز هم درگیر این نابسامانی ها می داند و در نتیجه این کشورها نمی توانند مدل های تجربی خوبی برای حل این مشکلات باشند، باز هم این پرسش را مطرح می کند که جوامع شرقی و ایران چگونه می توانند از یک سو بر ماشین و تکنیک حاکم شوند و از سوی دیگر دچار پیامدهایی نشوند که گریبان جوامع غربی را گرفته است. برای پاسخ به این پرسش، آل احمد باز هم به سراغ تجارب جوامع اروپایی میرود و به نتایج شگفت انگیز می رسد. آل احمد می گوید، کشورهای غربی در دوران استعمار نه تنها سرمایه های مادی شرق را چپاول کردند بلکه سرمایه های فکری و معنوی آن را هم به یغما بردند و به بهره گیری وسیع از آن پرداختند. اروپایی ها هم در هنر هم در نقاشی هم در موسیقی هم در ادبیات و هم در قلمرو اندیشه سیاسی خیلی نکته ها از شرق آموخته اند و کاملاً تحت تأثیر داده های ذهنی شرقی در این عرصه ها بوده اند و همین است که برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی فعلی خود از آن آموخته های شرقی بهره می گیرند⁴¹.

بنابراین به نظر آل احمد، انسان شرقی برای دور ماندن از پیامدهای خانه خراب کن صنعت و ماشین و کلاً زندگی مدرن می تواند به گذشته تاریخی خود در سیاست و اخلاق برگردد. ولی در اینجا هم روشن نیست که چگونه این گذشته موفق در سیاست و اخلاق با دسیسه های گریبان ناموفق در سیاست و اخلاق به این حالت اسفبار امروزی ختم شده است و علاوه بر آن روشن نیست که منظور آل احمد دقیقاً کدام گذشته تاریخی و اخلاقی و با کدام طرح های عملی برای دوران معاصر است.

اما آل احمد فرزند عصر خود است، یعنی فرزند دهه های نخستین بعد از جنگ جهانی دوم که به ویژه در اروپا آکنده از یک نگاه بدبینانه به زندگی و انسان است و از طرفی هم او در «غرب زدگی» فرزند سالهای پس از شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری مصدق در ایران است. و این است که آل احمد، آل احمد نمی بود اگر او در پایان کتاب، علیرغم تلاش پیگیرش در سراسر کتاب در جهت چاره جویی برای حل مشکلات انسان شرقی و ایرانی، با نگاهی بدبینانه

و ناامیدانه به سرانجام انسان نمی دید. او در نهایت نسبت به آینده غرب و آینده شرق و علاج بیماری «غرب زدگی» و کلاً نسبت به آینده انسان و جهان، بدبین و نیهیلیستی باقی می ماند. با اشاره به رمان طاعون اثر آلبرکامو و کتاب کرگدن اثر اوژن یونسکو و فیلم مهر هفتم اثر اینگمار بیرگمن که هر سه آثاری بدبینانه و سیاه پرداز هستند، آل احمد پایان راه بشریت را نزدیک می بیند⁴².

چشم انداز

بیشک در پس نظریاتی که در «غرب زدگی» مطرح شده است آرزوهای پر شور و آتشین مردی نهفته است که صمیمانه در پی تغییرات سیاسی و اجتماعی در جامعه خود بوده است. ولی این نظریات آمیخته با تناقض گویی، کلی بافی و دور از دقت های لازم پژوهشی است. آل احمد که خواهان طرد بیگانه و فرار از بیگانه زدگی و بازگشت به سرمایه های فکری و ذهنی جامعه خویش است، خود برای اثبات تزهایش عمدتاً از متن های فلسفی و ادبی و تاریخی اروپایی استفاده می کند. اصلاً فضای کلی حاکم بر کتاب به وضوح یک فضای بدبینانه و نیهیلیستی می باشد که متأثر از فرهنگ و ادبیات سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا است. برخلاف تصور رایج که نظریه آل احمد در باب «غرب زدگی» با دیدگاه و گفته های فردید درباره این مقوله کاملاً متفاوت است، باید گفت قرابت های جوهری میان این دو وجود دارد. بر اساس آنچه در این نوشتار آمد، دیگر نمی توان نادیده گرفت که گرایش کلی در نوشته های هر دو در این زمینه یکی است: تفسیر فرا افکنانه از پدیده «غرب زدگی» و کش دادن حضور آن تا تاریخ پیش از اسلام ایران و تا همه اکناف جهان، آمیختن تئوری «غرب زدگی» با نظریه توطئه، لعن و نفرین صنعت و ماشین و زندگی مدرن و سرانجام تصویر انسان و جهانی محکوم به نابودی و خسران با تفاوت های بسیار اندک چهارچوب اندیشه هر دو را می سازند.

نکته دیگری که هم در گفته های فردید و هم در یادداشت های آل احمد به چشم می خورد، این است که هرچند آن دو و به ویژه آل احمد از «غرب زدگی» و بیماری انسان شرقی و ایرانی سخن می گویند ولی با تحلیلی که از این پدیده می دهند به زودی سر از غرب ستیزی و مبارزه

با غرب در می آورند. محمد منصور هاشمی با اشاره به زبان شیوا ولی پرابهام آل احمد در همین رابطه می گوید: «او میخواهد از بیماری ای به نام غرب زدگی که بعضی از جوامع غیر غربی بدان مبتلا شده اند سخن بگوید و آن را تحلیل کند، اما چنانکه از عباراتش برمیآید او غرب زدگی را عارضه ای درونی نمی داند، بلکه آن را ناشی از علت بیرونی میداند، علتی که منشأ بیماری و لابد عین بیماری است، یعنی غرب. در حقیقت آل احمد بی آنکه تصریح کند، از همینجا به ستیز با غرب منشأ بیماری پرداخته است و نه فقط غرب زدگی عارض بر غرب زدگان. این پرداختن هم زمان و غیرمستقل به این مقولات، سبب خلط مبحث ها می شود که تا آخر کتاب گریبانگیر آن است»⁴³.

یکی دیگر از تزه‌های سؤال برانگیز آل احمد این تلاش نظری اوست که بتوان بر صنعت، علم و تکنیک غربی دست یافت و از مزایای مادی زندگی مدرن برخوردار بود بی آنکه به «بیماری غرب زدگی» مبتلا شد و بی آنکه «هویت شرقی» خود را از دست داد. البته این تنها تز آل احمد نیست، بلکه این تلاش بسیاری از اندیشه ورزان سیاسی در کشورهای شرقی و اسلامی با گرایش های متفاوت فکری از چپ اندیشان تا بنیادگرایان دینی و از سالهای سال به این طرف بوده است تا مدل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای کشورهای خود دراندازند که هم پیشرفت و ترقی «مادی» غرب را در خود داشته باشد و هم عمق و غنای «معنوی» شرق را. ولی همانطور که محمد منصور هاشمی در نقد آل احمد در این زمینه میگوید: «آل احمد برخلاف آنچه مطلوبش بوده خود هیچ تصویری از بنیادهای فرهنگی و فلسفی دنیای جدید ندارد و در نیافته است که ماشین صرفاً وسیله ای تولید شده به واسطه آدمی نیست و چنین نیست که هرکسی در هر وقتی بتواند به تکنولوژی دست یابد. تکنولوژی تاریخی دارد و تاریخ تکوین آن با تاریخ تکوین غرب جدید یکی است. با هر جهان بینی نمیشده و نمیشود به تکنولوژی دست یافت، بلکه تکنولوژی خود تجسم نوعی جهان بینی است. آل احمد اگر با منابع فکری فردید به ویژه هیدگر و فلسفه تکنولوژی اش آشنا بود، از این ساده بینی های سیاسی رها میشد. اما او مسئله را سطحی می بیند و طرح نادرستی از آن ترسیم میکند. زیرا چنانکه اشاره شد، اولاً ما با هر جهان بینی ای نمی توانسته ایم و نمی توانیم تولید کننده تکنولوژی باشیم - جدای از شرایط مادی دیگر - دوم اینکه

اگر فرضاً تولید کننده تکنولوژی شویم و از سیطره سیاسی غرب رها شویم، دیگر «شخصیت فرهنگی» پیشینمان را نخواهیم داشت»⁴⁴.

بله، این یک واقعیت است که شکاف عمیق و وسیع اقتصادی و صنعتی میان کشورهای شرقی مسلمان و جوامع غربی وجود دارد و این هم یک واقعیت است که روند پیشرفت علمی و صنعتی در غرب با خرد محوری در زندگی و اندیشه همراه بوده است و این خرد محوری بزرگترین شاخصه عصر مدرن میباشد. این هم یک واقعیت دیگر است که با در نظر گرفتن چگونگی تقسیم توانمندی های اقتصادی، سیاسی و نظامی در سطح جهان و با توجه به پدیده جهانی شدن دیگر نمی توان مانع سرازیر شدن روند مدرنیسم و به تعبیر آل احمد «غرب زدگی» - با همه خوبی ها و بدی های آن - شد. پرسشی که اینک باید مطرح باشد، این است که چگونه میتوان «مدرن» را به بهترین وجه به خدمت انسان شرقی و مسلمان گرفت؟ به نظر من تنها با یک سهم گیری فعال، آگاهانه، خوشبینانه و در عین حال ناقدانه در این روند، می توان هم خود را از معضله روانی خود-کم- بینی در برابر غرب نجات داد و هم بر پروسه مدرنیزاسیون و کیفیت و جهت گیری آن اثرگذار بود. شاید در این راستا توجه به مدل های چین و هند راهگشا باشد.

پانوشت ها:

1 - مراجعه کنید به:

G. Wagenlehner (Hg.) Feindbild: Geschichte, Dokumentation, Problematik, Frankfurt/M 1989

2 - برای مطالعه نظرات مختلف در رابطه با اصطلاح «غرب زدگی» و همینطور تعریفهای متفاوتی که از «هویت» داده شده

است، مراجعه شود به:

- احمد فردید، دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان (به کوشش: محمد مددپور) تهران 1381، ص 347

- جلال آل احمد، غرب زدگی، تهران 1344، ص 21 - 35

- علی شریعتی، بازگشت (مجموعه آثار 4)، 1357، ص 95 - 98 و 242 - 255

- داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، تهران 1356 - ص 51

- احسان نراقی، غربت غرب، تهران 1353، ص 1 - 8

3 - به عنوان نمونه مراجعه شود به کتاب تهاجم فرهنگی اثر محمد تقی مصباح یزدی، قم 1380، چاپ ششم.

4 - مقایسه کنید: جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران 1357، ص 144

5 - مقایسه کنید: جلال آل احمد، غرب زدگی، ص 16، احسان نراقی، جامعه، جوانان، دانشگاه، دیروز، امروز، فردا، تهران 1954، ص 317، داریوش آشوری، اسطوره فلسفه در میان ما. بازبینی از احمد فردید و نظریه غرب زدگی، ص 4،

www.nilgoon.org

6 - مقایسه کنید: محمد منصور هاشمی، هویت اندیشان و میراث فکری احمد فردید، تهران 1383، ص 148، آشوری، اسطوره فلسفه در میان ما، ص 4، فردید، اندیشه‌های صادق هدایت در کتاب صادق هدایت، ص 392، آل احمد، غرب زدگی ص 16.

7 - آشوری، اسطوره فلسفه در میان ما، ص 12

8 - همانجا ص 12 - 13

9 - مقایسه کنید: فردید، دیدار فرهی، ص 337 - 342

10 - همانجا، ص 341 - 359

11 - همانجا، ص 131 - 133

12 - همانجا، ص 131 - 133

13 - همانجا، ص 77 - 78، 124، 145، 343، 379

14 - همانجا، ص 34، 116، 135، 177، 278

15 - همانجا، ص 155

16 - همانجا، 80

17 - همینطور مقایسه کنید: هاشمی، هویت اندیشان، ص 149

18 -

H. Dabashi, *Theology of Discontent*, New York 1993, S. 39-101

M. Boroujerdi, *Iranian Intellectuals*, New York 2001, S. 65-76

19 - جلال آل احمد، ارزیابی شتابزده، تهران، ص 84

20 - آل احمد، غرب زدگی، ص 59 - 60

21 -

Dabashi, *Theology of Discontent*, S. 40-41

22 - مقایسه کنید: آل احمد، غرب زدگی، ص 21

23 - مقایسه کنید:

Ernst Juenger, *Ueber die Linie*, Frankfurt/M 1950, S. 11-17

24 - آل احمد، غرب زدگی، ص 15.

25 - برای مطالعه بیشتر درباره زندگی یونگر مراجعه کنید به:

Paul Noack, *Ernest Yuenger. Eine Biographie*, Berlin 1998

26 - آل احمد، غرب زدگی، ص 21 - 22

27 - همانجا، ص 28 - 29

28 - همانجا، ص 34

- 29 - همانجا، ص 141 - 144
- 30 - همانجا، ص 46
- 31 - همانجا، ص 62 - 72
- 32 - همانجا، ص 32
- 33 - همانجا، ص 151 - 153
- 34 - همانجا، ص 153 - 154
- 35 - همانجا، ص 29
- 36 - در رابطه با این دو تعبیر و معانی آنها مراجعه کنید به حسن انوری، فرهنگ سخن، جلد 2، تهران 1381، ص 1120
- 37 - آل احمد، غرب زدگی، ص 30 - 31
- 38 - همانجا، ص 78
- 39 - به طور نمونه مقایسه کنید. همانجا، ص 59 - 60
- 40 - همانجا، ص 117 - 119، 197 - 200
- 41 - مقایسه کنید، همانجا، ص 197 - 208
- 42 - مقایسه کنید، همانجا، ص 223 - 227
- 43 - هاشمی، هویت اندیشان، ص 149 - 150
- 44 - همانجا، ص 155